

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشت تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

داری ، نداری

گفتا تلیفون ، وقتی به ما ، داری نداری
آیا خبری از رفقا ، داری نداری
گفتم ، بنگر ، مصرف تو خیلی بلندست
انصاف به دل ، قدر هبا ، داری نداری
گفتا که ز امریکه ، رفیقان وفادار
وقتی کمی ، از بهر خدا ، داری نداری
گوشی بگرفتم که ، زیاران قدیمی
پرسیده ز حال که صفا داری نداری
گفتم که یکی ، یار جدیدی شده پیدا
(حاجی گک نطق) ، دعا داری نداری
گفتا که بود ، مدعی از جمله یاران
کاری دگری غیر زنا ، داری نداری
گفتم که ببندا دهنت ، مرد دروغگو
تهمت ، به پس مرد خدا ، داری نداری
گفتا که به وجدان قسم است و به خداوند
دیدم به پس پرده چها داری نداری

با دخترکِ جرمن دیدم به خداوند
در جنگلی ، مفقود و هوا داری نداری
بر منبر و محراب ، بود مؤمن صادق
لیکن به خفا ، کارِ خطا ، داری نداری
در ختم و دعا ، گریه و هم ناله و زاری
یا خنده سوی خوشگلکا داری نداری
گیرد چو به آغوش و ببوسد ، لب و رخسار
میل و هوسی بر صغرا داری نداری
ما هردو ، شب و روز به جنگل چه فساد
عفو گنه مارا ، خدا داری نداری
گفتم که قبولش کنم اکنون سخنان
روزی به منت گفتم ، کی ها داری نداری
از راه تلفون ، پس زنها سخنی گفت
شعری بسرودم که چی ها داری نداری
ای (مدعی) ترسی ز خدا داری نداری
بر وعده و پیمان ، وفا داری نداری
از مرد و زن و پیر و جوانان و وطندار
از خانم و اولاد ، حیا داری نداری
تعریف کنی از زن مردم که قشنگ است
از بهر خدا ، حرمت ما داری نداری
گویی که منم صوفی و ملای چشم باز
آخر نظری بر فقرا داری نداری
که چشم چرانی کنی در منزل مردم
بر خانم خوشروی ایما داری نداری
گویی که حکیم هستم و هم عارف و عالم
تار و نخ اوهام ، رها داری نداری
گفتی که کتابت نرسیدست ، برایم
بر « نعمت » بیچاره جفا داری نداری
گفتم که فدای تو همه بود و نبودم

بر حال من زار دعا داری نداری
 گفتی به کتاب تو مرا است ، ضرورت
 حاجت ز من زار روا داری نداری
 گفتم که زیاران و رفیقان وفادار
 از جمله پیرسم که شما داری نداری
 گر یافت نمودم ، بدهم دست فلانی
 این وعده قبول از شعرا داری نداری
 گفتی به فلانی که بود خانم زیبا
 سر تا به قدم ، ناز و ادا داری نداری
 بشکفته چو گل ، غنچه پی در باغ محبت
 آهوی ختن ، مشک ختا داری نداری
 در بین همه هیچ ، ندیدم به مثالش
 چون قامت موزون و رسا داری تدار
 گفتا که چه زیباست ، بگفتم که دگر بس
 ای (مدعی) شرم از رفقا داری نداری
 هستی چو معلم ، به همه طفل و طنظار
 چیزی ز صغیران ، ربا داری نداری
 در محفل و مجلس ، همه جا صدر نشینی
 آیا هوسی وقت دعا داری نداری
 بر منبر و محراب کنی وعظ و نصیحت
 آیا به پس پرده ، ریا داری نداری
 در ختم و دعا ، فاتحه خوانی پی عزیزان
 اشک غمی از دیده رها داری نداری
 تفسیر کنی ، آیه قرآن خدا را
 آیا به خداوند ، صفا داری نداری
 گویی که منم داکتر حاذق ، به همه درد
 بر درد دل خویش ، دوا داری نداری
 بر کن ز تنت ، جامه تدلیس و ریا را
 آینه زنگیده ، جلا داری نداری

بر منبر و محراب ، تظاهر شده کهنه
 با ریب و ریا ، لا و الا داری نداری
 گفتار تو آینه و ، رفتار تو زنگ است
 بر ریش خدا ، رنگ حنا داری نداری
 بر بیوه زنان و به یتیمان ، چه کردی
 دینی که ترا است ، ادا داری نداری
 تر کرده به اشکی که خورند ، لقمه نانی
 بر مشکل شان ، دست سخا داری نداری
 هرچند ، وطندار شد آواره و بدبخت
 غربت زدگانرا ، تو رخا داری نداری
 گاهی ز توحش و تعیش تو به آغوش
 زیبا صنی ، پا به هوا داری نداری
 گردیده قلم خشک ، ز جور و ز جفایت
 بر صفحه دل ، خون مرا داری نداری
 گر خادم هموع ، ز صدق و ز صفایی
 صد جنتی در زیر دو پا داری نداری
 آئینه بگذار و نگاهی به خودت کن
 بعداً به منت گوی چها داری نداری
 از جام محبت می با مهر و وفا نوش
 ترس از عطش روز جزا داری نداری
 گر تشنه لبی ، پُرس ، ازین شاعر گستاخ
 در ساغر خود ، آب بقا داری نداری
 ورمیل کنی ، جرعه ای زین باده بیرنگ
 نفرت ز همه رنگ و دغا داری نداری
 مستی ببخشد که ندیدی به همه عمر
 مردانه صفت ، طاقت ما داری نداری
 « نعمت » بدرد پرده تزویر شمارا
 بر گو ، ز خداوند ، حیا داری نداری